

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنفوز
فوزاً عظيماً.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعاً.

بحث در فرمایشی بود که فرموده بودند که حق الطاعه مشتمل بر یک تناقض درونی است
به خاطر این که در تمام مواردی که ما احتمال وجوب یا حرمت می‌دهیم و آن‌ها حق
اطاعت دارند و باید مراعات بشوند در کنار آن احتمال اباحه می‌دهیم آن هم اباحه
اقتضایی، اباحه اقتضایی هم حق اطاعت برای ما می‌آورد و مراعات باید بشود بنابراین
تناقض داخلی پیدا می‌کند و این جور توضیح دادند مطلب‌شان را که در جایی که ما یقین
داریم، علم داریم که مولی واجب کرده بنابراین عقل ما هم آن جا وجوب، می‌گوید واجب
است. حالا به دو توجیهی که عرض کردیم؛ یا اقتباساً من المولی؛ می‌گوید او گفته واجب
است پس من هم دیگه باید بگویم واجب است، یا از باب این که از گفته او که گفته واجب
است می‌فهمیم مصلحت ملزمه‌ای در کار هست چون او بدون مصلحت ملزمه که واجب
نمی‌کند که. پس چون او گفته واجب است ما کشف می‌کنیم وجود مصلحت ملزمه را و
هر جا مصلحت ملزمه باشد عقل حکم به وجوب می‌کند، او هم مثل شارع، و هم چنین و
هكذا الکلام در مورد جایی که علم به حرمت داریم، باز آن جا هم عقل حکم می‌کند به
حرمت. و هم چنین در جایی که یقین به اباحه داریم، شارع اگر مباح کرد، مولای حقیقی
مباح فرمود عقل هم آن جا را مباح می‌کند به هر دو وجهی که گفته شد علی سبیل منع
الخلو. این کلام در موارد احتمال وجوب و حرمت و اباحه هم وجود دارد چون حق الطاعه
می‌گوید فرقی نیست بین این که علم پیدا کنی به آن واقع یا احتمالش را بدهی، براساس
این مسلک حق الطاعه جایی که ما احتمال وجوب می‌دهیم پس عقل باید حکم به وجوب
بکند از ناحیه آن، از آن طرف احتمال اباحه هم می‌دهیم؛ اباحه اقتضایی پس باید حکم به
اباحه هم بکنیم و این همان تناقض در عقل است که هم بخواهد بگوید وجوب دارد، هم
بگوید... یک چیز؛ هم وجوب دارد هم اباحه دارد، یا هم حرمت دارد هم اباحه دارد. این
همان تناقض در عقل می‌شود. و به بیان دیگر.... این یک بیانی است که در فرازی از
سخن گفته شده است.

یا به این بیان که بالاخره آن وجوب محتمل به ما می‌گوید تو باید آن را مراعات کنی، پس
باید ملتزم به انجام باشی در خارج، از آن طرف اباحه اقتضایی محتمل هست که یعنی

مصلحت در این است که تو آزاد باشی این که است که ملتزم نباشی به انجام فقط، آزاد باشی خواستی انجام بدهی، خواستی انجام ندهی، و این دو تا با هم باز... عقل هم بگوید آزادی، هم بخواهد بگوید که باید ملتزم به فعل باشی در شبهات وجوبیه و در شبهات تحریمیه بگوید حتماً چون احتمال تحریم می‌دهی باید ملتزم به ترک باشی و اجتناب باشی و چون احتمال اباحه می‌دهی باید آزاد باشی، می‌توانی هر کاری بکنی، این‌ها با هم ناسازگاری دارد. بنابراین و چون معقول نیست دو حکم عقلی متناقض یا دو موقف متناقض عقل درک کند یا حکم بکند پس بنابراین می‌فهمیم این حق الطاعه باطل است و حق با قوم است که فرمودند که در مواردی که علم یا علمی به تکلیف وجود ندارد حقی برای مولی نیست، حق طاعتی برای او نیست و استحقاقی برای عبد در آن موارد نیست اگر مخالفت با آن تکلیف واقعی از او سر بزند و قهراً وقتی استحقاق نبود عقابش هم می‌شود قبیح، بنابراین همان مسلک برائت و قاعده قبح عقاب بلا بیان مسلک درست و تمامی است. این فرمایشات مناقشات داشت، عرائضی بود تا آخرین عرضی که آن روز عرض کردیم یک کمی می‌خواهیم آن را باز کنیم و برویم ان شاء الله سر....

س: ... یک اشکال نقضی کردند به آن‌هایی که اشکال کردند...

ج: مقدمه را می‌خواهید بگویید؟

س: نه شما فرمودید که آن‌ها اشکال کردند که شما نمی‌توانید قائل به احتیاط بشوید در موارد قبل الفحص... آن جوابی که شما فرمودید در مواردی که ما بتوانیم احتیاط بکنیم قبل الفحص همان ... آن جواب تکمله حق الطاعه است، حق الطاعه را اثبات می‌کند.

ج: جواب‌هایی که ما دادیم از قبل کی گفتیم؟

س: از قبل آن اشکالی که می‌گفت شما چطور در موارد قبل الفحص احتیاط می‌کنید با این که احتمال این واقعه اقتضایی هست. فرمودید چون مثلاً تراحم پیش می‌آید چون آن‌ها تعدادشان نادر است عقل حکم می‌کند این‌ها را ما مقدم بداریم. همین می‌شود تکمله اول، از همین بیان قائل به حق الطاعه هم می‌تواند حق الطاعه‌اش را اثبات بکند.

ج: نه، ببینید آن یک چیز فرضی بود، یعنی آن آقا حالا شما بد جایی باز فرمایشات‌تان را ایراد کردید، این وسط یک حرف دیگری بود. ولی حالا احتراماً لکم در پراکنش عرض می‌کنم.

ببینید کسی که داشت مسلک حق الطاعه را ابطال می‌کرد می‌گفت نسبت به اباحه‌ها هم حق الطاعه هست. پس به نظر شما ای شهید صدر تو که می‌گویی آن جا حق الطاعه هست باید این جا را هم بگویی چون فرقی نمی‌کند. وقتی این جا را گفتی آن وقت تناقض درونی درست می‌شود، مستشکل گفت نه، شما نمی‌توانید این اشکال را به شهید صدر بکنید که بگویید در اباحه‌ها هم حق الطاعه وجود دارد چون اگر بخواهی بگویی در اباحه‌ها هم حق الطاعه وجود دارد پس بنابراین در شبهات حکمیه قبل الفحص هم باید این تناقض به وجود بیاید و حال این که احدی نمی‌گوید، هم کلاً واحداً و همه قائل هستند به این که در شبهات قبل الفحص چیست؟ باید احتیاط کرد و جانب اباحه را نباید مراعات کرد. و هم چنین در اطراف علم اجمالی، ما آن جوابی که دادیم این جواب بود که این شخص ممکن است از این جواب بیاید بدهد بگوید من قائلم به این که حق الطاعه وجود دارد... یعنی علی مسلکه، بگویم حق الطاعه در آن جاها هم وجود دارد اما راه حلی برای آن عرض

کردیم پس نقض نمی‌شود کرد به خاطر آن جواب‌ها.

س: نقض نمی‌شود کرد ولی همین کسی که مثلاً مثل شهید صدر یا کسی شبیه شهید صدر، وقتی این اشکال را به او بکنند که ما....

ج: به شهید صدر اشکال....

س: ...

ج: اشکال به شهید صدر نبود، اشکال بود مستشکل بود.

س: قبل از آن بیان، کسی که بحث اباحه‌های اقتضایی را مطرح کرد می‌خواست بگوید شما می‌خواهی این دو تا را مراعات بکنی نمی‌شود با هم دیگر مراعات بکنی، هم جانب اباحه‌ها را بخواهی مراعات بکنی هم... ایشان می‌توانست جواب بدهد که نه، چون آن‌ها نادر هستند عقل حکم می‌کند نادرها را بگذاریم کنار...

ج: یعنی شهید صدر می‌آید می‌گوید من قائل به حق الطاعه می‌شوم؟ آن جاها را چرا نمی‌گویم؟ به خاطر این جهت نمی‌گویم. پس شما هم به این آقا هم که می‌خواهد نقض کند همین طور جواب می‌دهد، این آقای که الان اشکال کرده همان جواب شهید صدر را می‌دهد، می‌گوید آقا من این جا را برای این نمی‌گویم، به من نقض نکن.

س: ...

ج: ابطالش این است، این می‌گوید تناقض درونی دارد، آن آقا گفت این تناقض درونی را بی‌خود می‌گویی دارد چون نقض درست می‌شود. ما جواب دادیم که آن جا تناقض درونی نیست، تناقضی درونی برای غیر آن جاها است. دیگه مازاد بر این اگر خواستید بعد مراجعه بفرمایید.

این بیان. عرض کردیم به این که ما این که حق الطاعه در مورد مباح‌ها حتی مباح‌های اقتضایی و اباحه اقتضایی بیاید لاندركه. این یک ادعایی است که ما درک نمی‌کنیم آن را. اگر تفسیر شما این است که در مقطعی از بیان بود که مقتضای حق الطاعه یا معنای حق الطاعه این است که عقل باید همان حکمی را که احتمال می‌دهد شرع فرموده یا می‌داند شرع فرموده، نظیر همان را جعل کند، اگر می‌داند این حرام است باید عقل هم بگوید حرام است، اگر او می‌گوید واجب است، عقل بگوید واجب است. او می‌گوید مباح است، عقل هم باید بگوید مباح است. این مطلبی است که تمام نیست چون عقل اصلاً لایحکم و لاینشئ وجوب و حرمت و اباحه‌ای را. بلکه شأن عقل درک واقعیات نفس الامر است. درک واقعیات‌ها است، او فقط یدرک که مولی این جا را واجب کرده، یا حرام کرده یا مباح کرده. نه این که نظیر آن، شبیه حکمی که او کرده است لأحد الوجهینی که گفتیم بیاید جعل بکند، نه فقط او درک می‌کند که او واجب کرده. فضلاً از آن جایی که احتمالش را می‌دهد که شما هم می‌گویید آن جا هم که احتمال می‌دهد باید چه کار کند؟ باید بیاید شبیه محتمل جعل بکند که آن جا دیگه خیلی غریب است، یعنی بیاید تشریع بکند؟ وقتی نمی‌داند بیاید تشریع بکند؟ بنابراین این که درست نیست، آن چه که عقل آن را درک می‌کند این است که من در مقابل این وجوب مولی یا این حرمت مولی یا این اباحه اقتضایی مولی چه موقفی باید بگیرم. ما ینبغی أن یصدر من به عنوان عید در مقابل این مولایی که وجوب جعل کرده، یا حرمت جعل کرده، یا اباحه جعل کرده من چه موقفی باید بگیرم؟

باید ببینیم سر این حرفی که برای موقف می‌زند آیا تهافتی وجود دارد یا تهافتی وجود ندارد.

آن جایی که درک می‌کند مولی حکم الزامی دارد به فعل که وجوب است یا حکم الزامی به ترک دارد که موارد حرمت است، در این موارد لامحاله درک می‌کند که موقف عملی تو اگر قدرت داری و شرایط عامه تکلیف وجود دارد این است که چه کار کنی؟ همان که او خواسته در خارج پیاده کنی. اجتناب خواسته؛ این اجتناب خودت را در خارج تحقق ببخشی، ارتکاب خواسته در واجبات؛ آن ارتکاب را تحقق ببخشی. این در مورد وجوب‌ها و حرمت‌ها.

در مورد اباحه‌ها؛ آن چیزی که عقل به عهده تو می‌گذارد یعنی می‌فهمد لایبیت داری نسبت به آن و انبقاء فعل داری نسبت به آن، این است که اولاً اگر او گفت مباح است در قبال آن نیایی بگویی که بی‌خود گفتی، تخطئه نکنی او را، و از این حیث که او مباح کرده خودت را مرخص العنان ببینی، خودت را از این حیثی که او مباح کرده آزاد ببینی، از این حیث، حکمش حیثی است نه این که دیگه باید آزاد باشی به این معنا که یک دفعه انجام بدهی، یک دفعه ترک بکنی. یک روز انجام بدهی یک روز ترک بکنی، این را نمی‌گویند که، می‌گویند از ناحیه باید خودت را چه ببینی؟ آزاد ببینی. حالا اگر سلیقه‌ات، عادت و رسوم و طبعیت و این‌ها با هر طرفی بود دیگه می‌توانی اختیار کنی للتالی؛ برای همیشه هم آن را انجام بدهی. یا نه، گاهی این جور انجام بدهی، گاهی آن را انجام بدهی. مثلاً گفته که رنگ سفید پوشیدن مباح کرده، رنگ سبز را هم مباح کرده. حالا یک کسی همیشه سبز دوست ندارد، تمام عمرش را سفید می‌پوشد این اشکالی دارد با آن اباحه مولی؟ حق الطاعه مولی را زمین زده، می‌گویی آقا یک روز سبز باید باشد یک روز سفید، چون او گفته آزاد باشد. موقف عبد در مقابل این که او گفته باید آزاد باشی این نیست که یک طرف را یعنی خودش گاهی این جور، گاهی آن جور، گاهی آن جور باشد. یعنی من حیث این که گفته آزاد باشی، تو از این حیث بگویی من از ناحیه مولی آزاد هستم من خودم را آزاد می‌بینم. آزاد قرار داده معنایش همین است که اختیار با توست، خواستی یک طرف را انتخاب کن الی آخر عمرک، خواستی تارّه این، تارّه آن، دیگه با خودت است، آزادی، مقتضای آزادی همین است. پس همان طور که وقتی مباح می‌کند آن چه که عقل در مقابل این حکم درک می‌کند و حق احترام مولی را بیشتر از این نمی‌داند در این جا، بندگی و زی رقیّت و عبودیت و احترام مولی و عدم هتک فرامین مولی و خواسته‌های مولی در این طرفی که او اباحه جعل کرده است ولو اباحه اقتضایی، بیش از این نیست. وقتی که این طور شد حالا تارّه به خاطر سلیقه و امثال ذلک این طرف را اختیار می‌کند، تارّه به خاطر یک حکم دیگری که از شارع الزامی هست، احتمالش را می‌دهد و احترام او اقتضاء می‌کند که آن جنبه خاصه او را که فعل باشد الی آخر الامر، یا ترک باشد الی آخر الامر اقتضاء کند می‌آید از آن چیزی که اختیار با خودش است استفاده می‌کند برای این که آن احترام را انجام بدهد، چه در اختیار خودش است؟ اباحه اقتضائی، اباحه اگر باشد در اختیار خودم است دیگه. این که در اختیار خودم است از حیث اباحه در اختیار خودم است، از حیث این که احترام وجوب را می‌خواهم، محتمل الوجوب را، می‌آیم آن طرف اختیار را که عبارت بود از انجام دادن آن را برمی‌گزینم تا این که آن وجوب محتمل را اداء کرده باشم احترامش و این انتخاب من برای این که آن وجوب محتمل را اداء کرده باشم احترامش را، این عدم احترام به آن اباحه تلقی نمی‌شود این جا، چون از حیث آن اباحه محتمل که خودم را آزاد می‌بینم، بنابراین تناقضی ایجاد نمی‌شود که ما بگوییم اگر می‌خواهی این احترام را حفظ کنی با احترامی که از ناحیه او باید حفظ کنی تناقض ایجاد می‌شود چون

احترام این می‌گوید انجام بده؛ احتمال وجوب، احتمال اباحه اقتضایی می‌گوید آزاد باشد؛ خواستی انجام بده، خواستی انجام نده پس تناقضی نیست. می‌گوید نه آقا این احترام به آن احترام ناسازگاری ندارد چون احترام‌ها حیثی است دیگه، از حیث احتمال اباحه من آزادم و آزاد که هستم یعنی چه؟ یعنی می‌توانم این طرف را انتخاب بکنم، می‌توانم این طرف را انتخاب بکنم، حالا یک مصلحتی پیش آمده، یک مسأله‌ای پیش آمده برای خاطر آن این طرفش را دارم انتخاب می‌کنم.

س: ...

ج: بله، باید انتخاب بکنم اما به انتخاب خودم، می‌توانم این کار را نکنم. این که درسته، این احتمال عقل است ولی تناقضی در حکم عقل پیش نمی‌آید، آن حیث است، چون از حیثی است می‌گوید از حیث آن درست است که آزادم.

س: یعنی در احترام مولی التزام الان دخیل شده...

ج: بله،

س: ولو در مقام عمل...

ج: به خاطر آن یکی است. به خاطر آن دیگری است که این چنین است مثل این که فرض کنید یک کسی دو تا فرزند دارد این فرزند الان نیازمندتر است، یک مشکلی دارد، مریضی دارد، چیزی دارد آن فرزند ندارد این پولی که دارد، آن امکاناتی که دارد الان خرج این می‌کند، این احترام آن فرزند است. بی‌احترامی به او نیست، این جا هم همین جور، آن اباحه است، اباحه که چیزی از آن... اباحه می‌گوید که مقتضایش این است که شما می‌توانی این ور را انجام بدهی، می‌توانی آن ور را انجام بدهی. همان طور که اگر طبعش نمی‌پسندید در آن مثال لباس، طبعش نمی‌پسندید که سفید بپوشد، همیشه سبز پوشید بی‌احترامی به آن اباحه کرده بود؟ نه. طبع من نمی‌پسندد، بی‌احترامی نکردم، خودم را از ناحیه اباحه تو مباح می‌دانم، نمی‌آیم بگویم تو غیر این گفتی، آن جا از ناحیه طبعم است. طبعم نمی‌پسندد مثلاً سبز پوشیدن را، سفید می‌پوشم، یا قرمز را نمی‌پسندد سفید می‌پوشم. پس بنابراین همان جور که آن جا به خاطر طبع نیست این جا هم به خاطر عقل است که می‌خواهم آن را امتثال کنم. آن احترام را می‌خواهم انجام بدهم، تحقق آن احترام در خارج نمی‌شود الا به این که از این دو چیزی که اختیار دارم این طرفش را اختیار کنم.

س: این حکم عقلی، مخالف با آن مذمت و عقاب دارد یا نه؟

ج: حکم نیست درک است.

س: این درک عقل، مخالفت با آن عقاب و مذمت دارد یا نه؟

ج: بله.

س: شرعی نیست که، حکم عقل است.

ج: حکم عقل است بله، استحقاق یعنی دارد. یعنی مولی می‌تواند، مردم می‌توانند نکوهش کنند مولی می‌تواند عقاب بکند.

س: مولی دیگه نمی‌تواند عقاب بکند.

ج: اگر حق الطاعه‌ای شدیم می‌تواند دیگه و تناقض هم ندارد. حق الطاعه‌ای می‌گوید می‌تواند.

س: عقلش فقط.

ج: بله عقلش درک می‌کند که مولی این حق را دارد پس بنابراین شما اگر این حق را به او ندهید بی‌احترامی کردید به مولی، بی‌احترامی که کردی به مولی می‌تواند مؤاخذه کند که چرا به من بی‌احترامی کردی. مراعات مرا نکردی، جانب من را...

س: نه، خودش ترخیص دارد می‌دهد.

ج: نه، اگر داد که حرفی نیست.

س: نه، یعنی این که خودش...

ج: نمی‌دانیم شاید، احتمال است، شاید. حالا این جا می‌گوییم عقل در این مورد شایدها هم حرف دارد، حق الطاعه‌ای می‌گوید حرف دارد. ما هم حرفم این است که حرف نسبت به الزامیات دارد، نسبت به اباحه حرف ندارد. نمی‌گوید باید حتماً یک طرف را انتخاب بکنی، در اباحه عقل نمی‌گوید باید یک طرف را انتخاب بکنی، آن موقعی که می‌گوید در مقابل اباحه باید داشته باشی این است که تشریع نکنی، این اباحه را هم من حیث اُله اباحه بپذیری که من چه هستم؟ آزادم، خواستم این ور را انجام می‌دهم، خواستم آن ور را انجام می‌دهم. بعد محاسبه دیگری می‌کند؛ از ناحیه او چون باید مراعات وجوب را بکند، پس باید جانب ترک را بگیرد می‌گوید حالا ما از آن نظر که آزادیم؛ خواستیم این طرف و خواستیم آن طرف، حالا می‌آییم این طرف را انتخاب می‌کنیم که با این حق را هم اداء کرده باشیم.

س: نمی‌گوید یک طرف را انتخاب کن ولی می‌گوید تو مرخص العنان هستی...

ج: مگر نگفت. حالا من به خاطر این که این جا تراحم شده و یک احتمال دیگر هم وجود دارد می‌آیم برای این که آن را اداء کرده باشم این طرف را انتخاب می‌کنم، مثل آن جا که طبعم می‌پسندید سفید پوشم می‌آیم از بین سبز و سفید، سفید را می‌پوشم. این جا هم از حیث اباحه مخیر بودم که انجام بدهم یا ترک کنم اما می‌بینم در ترک نسبت به آن احترام می‌توانم مقدمه آن احترام قرار بدهم، این را انتخاب می‌کنم، این تناقض در حکم عقل نیست.

س: پس بنابراین نقض غرض مولی پیش می‌آید.

ج: احترام این جا را نکردی، این احترام را نکردی، این مقدمه احترام است، شما به خاطر این که مقدمه احترام را به دست بیاوری می‌آیی این ور را انتخاب می‌کنی. پس بنابراین شما این جا باید این را احترام بکنی؛ امر مولی، این جا حق الطاعه وجود دارد، آن جا فقط این است که باید موقف شما در مقابل این، این باشد که رد نکنی این اباحه مولی را. اما از نظر عملی باید چه کار بکنی؟ خواستی این ور را، خواستی آن ور. عقلت حالا می‌آید به شما می‌گوید شما که مختاری می‌توانی این ور، می‌توانی این ور، بیا این ور را انتخاب کن

که آن جا را، آن اداء حق را کرده باشی، از باب مقدمه.

س: ... هدف از ... اباحه چه بود؟

ج: این بود که....

س: ترخیص باشد دیگه...

ج: نه نه. آن بود که از ناحیه مولی مرخص باشی، آزاد باشی، هستی.

س: ...

ج: ملتزم یعنی جعل بکنم در مثل آن؟ نه نمی‌کند. ملتزم باشم یعنی چه؟ یعنی خواستم این طرف را انتخاب می‌کنم به اختیار خودم، خواستم آن طرف را اختیار می‌کنم به انتخاب خودم، الان...

س: ...

ج: بله ملتزم هم هست. ملتزم باشم یعنی چه؟

س: تا آخر باید ملتزم باشیم. چون این احتمال را می‌دهیم نباید خلاف این احتمال....

ج: می‌دانم. پس آن جایی که گفتم پیراهن سفید و سیاه یا سفید و سبز، حتماً باید چه کار کنم؟ حتماً باید...

س: ...

ج: احسنتم. طبق عملی که انتخاب می‌کنیم. چرا انتخاب می‌کنیم؟

س: چاره...

ج: نه چاره که هست، طبعیت می‌گوید دوست ندارم سبز بپوشم. دوست دارم سفید بپوشم، طبعم اقتضاء می‌کند. چون طبعم از آن تنفر دارد، نمی‌پسندد، خوشش نمی‌آید، این طرف را انتخاب می‌کنم، سفید را انتخاب می‌کنم. پس بنابراین با این که آن اباحه اقتضایی جعل کرده، اما شما ملزم نیستی، فقط باید موقف شما این باشد که از این حیث خودت را مختار ببینی، مختار می‌بینی حالا مختار که دیدی مبادی می‌آید این جا سراغ شما که حالا کدام را انتخاب بکنی، یکی از مبادی که می‌آید سراغ شما طبع شماست، یکی از مبادی که می‌آید، سلیقه شماست، یکی از مبادی که می‌آید خواسته‌های این و آن است، مادر انسان، پدر انسان، همسر انسان می‌گوید این را بپوش، ما این جور دوست داریم باشی، می‌گوید باشد من که هر دو را می‌توانم حالا این را انتخاب می‌کنم. یکی از مبادی هم که گاهی می‌آید سراغ انسان می‌گوید الان تو احتمال حرمت را می‌دهی، احتمال وجوب را می‌دهی، احترام آن را باید نگه داری، احترام آن نمی‌شود الا این که خودت به اختیار خودت برای آن احترام بیا این جا این طرف آن که در آن مخیر هستی انتخاب بکنی.

س: ... تناقض در ناحیه درک عقلی است ما مقام عمل را کار نداریم، در درک عقلی عقل می‌گوید شما مرخص العنان هستی هم در جانب فعل، هم در جانب ترک. حالا من می‌گویم که همان عقل می‌گوید شما باید جانب فعل را بگیری یا باید جانب حرمت را بگیری این جا

تناقض پیش می‌آید.

ج: جواب دادیم گفتیم عقل می‌گوید یعنی چه؟ یعنی حکم جعل می‌کند؟ نمی‌کند. پس عقل نمی‌گوید مرخص العنان هستی، می‌گوید مولی گفته است مرخص العنان هستی. حالا که مولی گفت مرخص العنان هستی من چه موقفی باید اتخاذ کنم با خودم است. اگر هیچی نبود، مقدمیت برای چیزی نداشت، طبع هم نبود، چیزی نبود، گاهی این را انجام می‌دادم گاهی آن را، این موقف عملی من. آن چه که عقل درک می‌کند این است که از نظر عملی موقف شما باید چه باشد و از نظر ذهنی هم نباید رد کنی حرف مولی را، بگویی این حرف بی‌خود است. نباید رد کنی حرف مولی را و از نظر عملی هم باید چه باشد؟ عمل شما طبق آن باشد. اگر وجوب است پس عمل هم باید حتماً فعل باشد، موقف عملی من باید فعل باشد. اگر حرمت است موقف عملی من حتماً باید ترک باشد. اگر اباحه است، موقف عملی من چه باید باشد؟ مختارم، منتها این مختار این ور را اختیار می‌کنم یا آن ور را اختیار می‌کنم؟ به حسب موارد و مبادی که کمک می‌کند من را یا باعث می‌شود که من اختیار این طرف را بکنم یا آن طرف را، آن وقت فرق می‌کند. یک وقت مبادی آن جوری است که به من می‌گوید این طرف را اختیار کن، آن مبادی سلیقه من است، ذوق من است، خواسته‌های افراد است، یکی از مبادی هم این است که من یک احتمال وجوب دارم می‌دهم، آن جا به من می‌گوید احتمال وجوب که داری می‌دهی چه کار کن؟ بیا آن طرف را انتخاب بکن تا ادای آن حق را هم کرده باشی. مثلاً گام بردام تا دم آب، چیست؟ مباح است. گام برداشتن مباح است، می‌توانی گام برداری، می‌توانی گام برنداری ولی وقتی می‌بینم به من گفته صلّ مع الطهارة، و من الان اگر بخواهم این صلّ مع الطهارة را تحویل مولی بدهم راهی ندارم جز چه؟ پس عقلم می‌گوید از راه رفتن و راه نرفتن که در اختیار تو هست الان این جا می‌گوید به خاطر آن امر بیا راه رفتن را انتخاب کن که مقدمیت دارد تو را به آب برساند، وضو بتوانی بگیری و نماز بخوانی. این جا هم همین، تناقض نیست، این جا تناقض است؟ این جا که تناقض نیست. بابا مباح بود اما با این که... مباح بود یعنی چه؟ یعنی از نظر مقام عمل، از نظر تئوری و مقام ذهنی باید رد نکنم مولی را، حالا هم می‌گویم مباح است، از نظر مقام عمل این طرف را می‌توانم، ولی الان یک محاسبه‌ای کردم دیدم این ور را انتخاب کنم درست است نه آن ور را، اگر نه مقدمه چیزی نمی‌شد آن طرف را می‌توانستم انتخاب بکنم، اما حالا چون مقدمه است عقلم به من می‌گوید از این حیث می‌گوید. پس این‌ها تناقض درونی ایجاد نمی‌کند در مسلک حق الطاعة که ما بگوییم. علاوه بر این که....

س: فرقی نمی‌کند مصلحت جعل چه باشد؟

ج: نه، هیچ فرقی نمی‌کند. از این جهت فرقی نمی‌کند.

س: ... این مرخص العنان باشد...

ج: آن را که گفتیم. حتی اگر از ناحیه حکم عقل یعنی شارع می‌خواهد یک کاری کند که حتی این راه تصمیم‌گیری که در این راه ... را ببندد، عزمش را جزم کرده باشد برای این که این راه را هم حتماً ببندد، این جا باید چه کار کند؟ چون غرض تکوینی خودش است باید مقدمات این کار را بیاید فراهم بکند.

س: این جواب فرمایش خودتان است که بگوییم یک احتمال سوم می‌آوردیم که اگر...

ج: اشکالی ندارد اگر او خواسته...

س: ...

ج: می‌گوییم آن جا حق الطاعه هست. وقتی احتمال آن را دادیم آن کسی که می‌گوید حق الطاعه، آن جا را می‌گوید حق الطاعه وجود دارد پس باید مراعات بکند. منتها گفتیم این مراعات منافاتی ندارد، این مراعات معنایش این نیست که تو حکم بکن به این که اباحه وجود دارد، معنایش این است که خودت را در مقام عمل من حیث این حکم چه بینی؟ آزاد بینی. من آزاد می‌بینم، آزاد می‌بینم یعنی چه؟ یعنی خواستم این طرف را انجام می‌دهم، خواستم آن طرف را انجام می‌دهم با مبادی که در نفس من وجود دارد، اگر هیچ مبادی وجود نداشته باشد برای ترجیح یک طرف گاهی این را انجام می‌دهم گاهی آن را، اما اگر مبادی وجود دارد به خاطر جهانی من را به آن طرف می‌کشاند آن طرف را انجام می‌دهم. این هذا اولاً.

ثانیاً؛ همان بیانی که عرض می‌کردیم که در جواب نقض در شبهات حکمیه قبل الفحص چه می‌گفتیم؟ گفتیم درست است عقل... فرض می‌کنیم حق الطاعه در ناحیه اباحه هم همین باشد که ناقد محترم می‌فرماید یعنی می‌گوید باید حکم کنی به اباحه، باید در مقام عمل هم ملتزم به یک طرف حتی به خاطر این که مقدمه چیز دیگری است نشوی، این طور می‌فرمایند دیگه، هم حکم به اباحه بکنی، هم در مقام عمل هم ملتزم به یک طرف خاص نشوی حتی برای این که مقدمه چیز دیگری است یا دواعی دیگری وجود دارد، می‌گوییم باشد، فرضاً مقتضای حق الطاعه و معنای حق الطاعه در مورد اباحه همین باشد و ما انکار کبری نکنیم، اما در عین حال این تناقض به وجود نمی‌آید، چرا؟ به خاطر این که همان جور که عرض کردیم اباحه‌های اقتضایی این چنینی نادر است، اما آن که فراوان است مصالح و مفاسد است. محرمات مفاسد در آن هست، مفاسد چه؟ مفاسدی که ترجیح پیدا کرده با مزاحمتش، وقتی چیزی را شارع حرام می‌کند یعنی یا مفسده تامه دارد و اصلاً مصلحتی وجود ندارد لافیه و لا فی غیره که مزاحمت با آن بکند، و یا اگر مصلحتی در خودش یا در خارج خودش هست در تزام و کسر و انکسارها این می‌چربد، این مفسده می‌چربد، چون این چنین است حرام کرده و در واجبات هم هکذا، یک مصلحت ملزمه محضه یا مصلحتی که اگر کنارش یک مفسده‌ای در خودش یا بیرون هست ولی این مصلحت می‌چربد، احتمال وجوب که می‌دهم، احتمال حرمت که داده می‌شود در موارد معمولاً این چنین است اما این که این شیء اباحه اقتضایی دارد این هم وجود دارد، قابل تصویر است اما در مجموعه امور این با کمیتش بسیار اندک است نسبت به آن‌ها.

س: ...

ج: کیفیتش هم همین جور است. گفتیم چون مصلحت آزادی غیر از مفسده ملزمه است، غیر از مصلحت ملزمه است. چون این چنینی است عقل می‌آید می‌گوید درست است من آن جا این جوری می‌گویم، این جا این جوری می‌گویم اما در مواردی که شما احتمالات وجوب می‌دهید، در مواردی که احتمال وجوب هست، درست است در کنارش احتمال اباحه‌های این چنینی هم هست ولی من اگر این جاها بخواهم به شما بگویم که تو چه بکن؟ جانب وجوب را مراعات نکن و جانب اباحه‌ها را مراعات بکن بسیاری از مصالح ملزمه از دست می‌رود. درسته یک مصالح اباحه اقتضایی هم به دست می‌آید اما صد تا مصلحت ملزمه از دست تو می‌رود، ده تا مصلحت اباحه‌ای گیرت می‌آید و هم چنین کلام در مورد حرمت‌ها، پس بنابراین از این جهت است که وجداناً چون ما می‌بینیم این چنین

واقعیتی وجود دارد عقل در این موارد حکم می‌کند که چه کار کن، چون تراحم این چینی هست می‌گوید بله این احتمال وجوب لو خلی و طبعه حق الطاعه‌ای دارد، احتمال اباحه هم لو خلی و طبعه حق الطاعه‌ای دارد. اما این حق الطاعه‌ها با هم تراحم پیدا می‌کنند و چون ناحیه الزامیات اقوی هست و اکثر هست پس بنابراین در همه این موارد می‌گوید ناحیه اباحه را، فلذا ببینید در ذهن کسی قبل از این که حالا این بحث‌های این جوری یک نفری بیاید، یک اصولی بیاید طرح بکند آن که صرافت نفس انسان می‌گوید آن که مباح است چه چیزی دارد. آن که مباح است، احتمال وجوب می‌دهی، احتمال اباحه هم می‌دهیم. می‌گوید آن که اباحه‌اش مسأله‌ای ندارد. این صرافت نفس‌ها به خاطر این است که اباحه‌ها را این چینی می‌بینند، یک چیزی نمی‌بینند که یک مقتضایی داشته باشد که باید وجوب‌ها و حرمت‌ها را فدای آن کرد.

س: خود شهید صدر ...

ج: قبول دارد.

س: ... مخصوصاً این که وسواس در جامعه اتفاق نیفتد، مرخص العنان نباشند.

ج: نه، اگر این بود حق الطاعه‌ای نمی‌شد، ایشان با آن دقت نظری که دارد توجه به این تناقض درونی پیدا می‌کرد، معلوم می‌شود برای اباحه‌ها چنین چیزی را قائل نیست. حالا به آن بیانی که اول گفتیم یا به این بیان ثانی که عرض شد.

و اما این اشکال تمام شد، اشکال دیگری که باقی مانده که فهرستش را عرض بکنم برای این که آقایان روی آن مطالعه خواستند بکنند. جواب دیگری که از قاعده قبح عقاب بلایان داده شده است این است که ما این جا دو بیان عقلی داریم، که آن دو بیان عقلی وارد بر قاعده قبح عقاب بلایان می‌شود. یک؛ قاعده دفع ضرر محتمل است. همه جاها که ما احتمال وجوب می‌دهیم، احتمال می‌دهیم در ترک این وجوب ضرری دامنگیر ما بشود و آن عقاب شارع است، هر جا احتمال حرمت می‌دهیم، احتمال می‌دهیم در انجام آن ضرری دامنگیر ما بشود و آن عقاب شارع است. و خود این قاعده دفع ضرر محتمل که مدرک عقلی باعث می‌شود قبح عقاب بلایان ببرد، موضوع آن تکویناً ببرد و این قاعده بر آن قاعده ورود داشته باشد. قاعده دومی که گفتند وجود دارد آن دفع مفسده محتمله است، مفسد غیر از ضرر است. دفع مفسده محتمل است، عقل همان جوری که حکم می‌کند به دفع ضرر محتمل، حکم می‌کند به دفع مفسده محتمل. بنابراین در موارد شبهات تحریمیه ما احتمال می‌دهیم مفسده‌ای وجود داشته باشد اگر انجام بدهیم و در شبهات وجوبیه ممکن است از دست دادن مصلحت مفسده به همراه داشته باشد، پس بنابراین، این هم وارد است بر قاعده قبح عقاب بلایان، بنابراین ای قائلین به برائت عقلیه مستنداً به قاعده قبح عقاب بلایان کلام شما نادرست است چون دو وارد وجود دارد بر این قاعده، آیا این اشکال وارد است یا وارد نیست ان شاء الله فردا، کلام شیخ اعظم آقای آخوند و بزرگان دیگر را ان شاء الله مطالعه می‌فرمایید.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.